



هفت داستان کوچک درباره پدرم

● رویا صدر
تصویرگر: نیره علیزاده

پدرم دوستی دارد که سال‌هاست یکدیگر را می‌شناسند. هر چند وقت یک بار قرار می‌گذارند همدیگر را ببینند. می‌نشینند و حرف می‌زنند و قهوه می‌خورند. من هزار و یک دوست دارم که اصولاً هم را نمی‌شناسیم، ولی دم به ساعت چت می‌کنیم و «بیج قهوه بسکین رایبیز» شیر می‌کنیم.

پدرم بیکار است. وقت دارد ساعت‌ها بنشیند و حافظ بخواند و هر بیت را برای خودش بارها تکرار کند. من پرکارم و باید ساعت‌ها بنشینم و هزار تا پست در فیس‌بوک بخوانم و هزار تا «استتوس» بگذارم و روی هزار تا استتوس «لایک» بزنم و نمی‌رسم هیچ متنی را حتی یک‌بار هم دقیق بخوانم؛ چه برسد به اینکه برای خودم تکرارش کنم.

پدرم ساعت‌ها می‌نشیند و در کتاب‌هایش می‌گردد تا چند خط مقاله برای یک مرکز تحقیقاتی بنویسد. من دقیق طاق‌فرسایی می‌نشینم و در اینترنت و ویکی‌پدیا می‌گردم تا یک مقاله تحقیقاتی «کپی-پیست» کنم.

پدرم شب تا دیروقت برای کسب یک لقمه حلال، خیابان‌گردی می‌کند. من شب تا دیروقت برای پیدا کردن یک مطلب خفن، وبگردی می‌کنم.

پدرم می‌خواند و حرف می‌زند و راه می‌رود و کار می‌کند. من مدرسه می‌روم و اینترنت می‌روم و مدرسه می‌روم و اینترنت می‌روم.

پدرم در اوقات فراغتش فوتبال بازی می‌کند. من در اوقات فراغت و درس و کارم، گیم بازی می‌کنم.

پدرم می‌گوید که در دنیای حقیقی‌اش مجازاً زنده است. من می‌گویم که در دنیای مجازی‌ام، حقیقتاً زندگی می‌کنم!...

پی‌نوشت

۱. شیر کردن: به اشتراک گذاشتن علائق در فیس‌بوک
۲. استتوس: پست‌هایی که کاربران در فیس‌بوک می‌نویسند.
۳. لایک زدن: علامتی که اگر از پست فیس‌بوک کسی خوششان آمد، روی آن پست می‌گذارید.

